

با این حرفم خفه خون گرفت و سرشو انداخت پایین و بعد لحظه بحث و عوض کردم:  
\_ خوب بیخیال. چیکار میکنی خودت؟ چطور شد از استاد دانشگاه بودن رسیدی به  
قاجاق مواد؟

خنده ی مصنوعی کرد:

\_ زندگیه دیگه!

خندیدم و یه قلوپ از نوشیدنییم و خوردم:

\_ یعنی نمیخوای جواب بدی؟

با لبخند نگاهم کرد:

\_ اگه بهم یکم فرصت بدی شاید بهت بگفتم.

سری تکون دادم:

\_ عاطفه جون و پدر خوبن؟

رنگ نگاهش عوض شد:

\_ از وقتی تو رفتی یک ساعت درست و درمون باهام حرف نزدن.

با گنگی نگاهش کردم:

\_ یعنی چی؟

خنده ی تلخی کرد:

\_ یعنی مادرم عاقم کردوگفت نمیبخشمت.

ته دلم سنگ تر شدو خوشحال بودم از این تنهایی و عذابش. اما به روی خودم  
نیاوردم:

\_نگران نباش، مادره میبخشه!

دستی به گردنش کشید:

\_دو سال و نیمه نبخشیده، رفته بهزیستی به بچه های بی سرپرست کمک میکنه یه  
دختر بچه هم به سرپرستی گرفته و سرش گرمه.

با تعجب ابرو بالا دادم:

\_واقعا؟ چقدر جالب خوشبحال اون دختر خوش شانس.

\_میدونی اسمشو چی گذاشته؟

\_چی؟

\_آيسان.

با حیرت گفتم:

\_شوخی میکنی؟ اسم من و گذاشته روی اون دختر؟

\_آره و بخاطرت گاهی نفرینم میکنه.

دیگه داشتم متاثر میشدم و برای جلوگیری از هر نوع احساساتی از جانب خودم گفتم:

\_از ته دل نیست اینو مطمئن باش. کار دانشگاهت چطوره؟ هنوز تدریس میکنی؟

سری تکون داد:

\_نه بیخیالش شدم زندگیم خیلی عوض شده هیچی شبیه قبل نیست.

خیره شد بهم و لحنش عوض شد:

\_دلم برای همه چیزت تنگ شده.

از صدایش که لذت تویش موج میزد چندشم شد که صدای شاهرخ و از دستگاهی که پشت گوشوارم نصب کرده بود شنیدم.

با عصبانیت گفت: بلندشو از جات برگرد عمارت.

دامون با لحن عجیبی ادامه داد:

\_هیچکس مثل تو همیشه ایسان خاطراتم و با تو نمیتونم فراموش کنم.

غرش شاهرخ و شنیدم:

\_بیا خونه بهت میگم تمومش کن این قرار کوفتی و.

دستپاچه شدم و نمیدونستم چیکار کنم که دامون دستشو آورد سمتم:

\_تو فوق العاده ای ایسان نمیتونم کنار اون عوضی تصور کنم تو مال منی.

عربده ی شاهرخ بلندشد:

پدرسگ بهت میگم برگرد خونه تا نیومدم یه گلوله توی مخ اون تخم حروم خالی  
نکردم.

از ترس قبل اینکه دست دامون بهم بخوره از جا پریدم و ایستادم که با تعجب نگاهم  
کرد:

من باید برم دامون.

با ناراحتی نگاهم کرد:

از حرفام ناراحت شدی؟

خداحافظ بعدا میبینمت.

با سرعت از کافه زدم بیرون و با ترس به سمت جایی که با شاهرخ قرار گذاشتم  
حرکت کردم. نگاهی به پشت سرم کردم تا کسی از سمت دامون یا خودش پشت  
سرم نباشه

دیدم پشتم کسی نیست سریع دویدم توی کوچه و سوار ماشین شاسی شاهرخ  
شدم.

با نفس نفس نشستم و دستمو گذاشتم روی قفسه ی سینم، جرئت نداشتم برگردم  
سمتس.

بالاخره بعد چند لحظه برگشتم سمتش و نگاهش کردم که دیدم با اخم غلیظی به روبروش خیره شده.

اروم دستمو گذاشتم روی بازوش :

\_شاهرخ؟

دیدم دستمو پرت کرد و استارت زد و دنده عقب وحشتناکی گرفت و با سرعت مرگبار به سمت عمارت حرکت کرد.

از ترس داشتم می‌مردم و تو خودم جمع شده بودم گوشیمو گرفتم و یواشکی به شهیادپیام دادم که حتما خودشو برسونه عمارت چون حتم داشتم این آرامش قبل طوفانه.

در عرض چند دقیقه رسیدیم و اون به طرز سریعی ماشین و پارک کرد و با عصبانیت رو به من گفت:

\_پیاده شو.

سریع پیاده شدم و حرکت کردم سمت داخل و صدای قدمای محکمشو پشت سرم میشنیدم و خواستم به بهونه ی غذا برم توی اشپزخونه که شونه هامو گرفت و هول داد سمت پله ها:

\_اتاق بالا، کارت دارم!

با من گفتم: اخه.. اخه گشتمه.

غریب: بالا!

اب دهنمو قورت دادم که رسیدیم بالا و با تعجب برگشتم سمتش:

بله؟ چیه؟

دندون غروچه ای کرد:

چی داشت گوه میخورد اون پسره ی لاشی؟

باخم جواب دادم:

مگه خودت نشیدی؟ باز سوال کردنت چی؟

فکش و روی هم سایید و تشر زد:

زر مفت نزن آيسان خفه شو. جلوش نشستی بگه که باهات خاطره های خوبی داره؟

آره؟ کیف میکردی از حرفاش نه؟

بغضم گرفت و با چشمای پر شده از اشک نگاهش کردم، چرا بهم اعتماد نداشت؟

چی میگی شاهرخ چی میگی؟ من کیف می کردم؟

با غیض دور خودش چرخید:

اصلا چه دلیلی داره که اون تخم سگ بیاد بگه هیچکس مثل تو نمیشه؟

با کلافگی دست روی سرم گذاشتم که محکم زد زیر دستم:

– با توام؟ چی بهش گفتم؟ علامتی چیزی دادی؟

با عصبانیت بلندشدم و کشیده ی محکمی بهش زدم که همزمان در اتاق باز شد و شهیاد اومد تو و صحنه ی کشیده خوردن برادرش و دید.

با گریه گفتم:

– خفه شو شاهرخ من جنده ام؟ هرزه ام؟ خفه شو فقط همین! من دیگه کاری ندارم اینجا انتقام هم نمیخوام فقط ولم کن.

با گریه تنه ای به شهیاد زدم و از اتاق بیرون رفتم و با گرفتن کیف و گوشی و سوئیچ ماشین از پله ها پایین رفتم که شاهرخ پشت سرم دوید و داد زد:

– کدوم گوری داری میری؟



کاربر گرامی جهت اطلاع از زمان پارت بعدی این رمان و دسترسی راحت تر به

پارت های جدید لطفا در کانال و پیج اینستاگرام ما عضو شوید :

**جهت عضویت در کانال تلگرامی و اینستاگرامی ما روی عکس زیر کلیک کنید**

( برای عضوین در کانال تلگرامی فیلتر شکن را روشن کنید سپس کلیک کنید)

## عضویت در کانال تلگرامی رمان پلاس

اطلاع از زمان دقیق آپدیت ها / دسترسی سریعتر به پارت های جدید / اخبار سایت و..



## عضویت در پیج اینستاگرام فایل استار

اطلاع از تیزر رمان های برتر / اخبار دنیای رمان / دسترسی به نویسنده رمان ها

